

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۵۷

آیه ۲۱ - ۲۲

آیه و ترجمه

و قال الذی اشتترئه من مصر لامراته اکرمی مثنوئه عسی ان ینفعنا اونتخذہ ولدا
و کذلک مکننا لیوسف فی الارض و لنعلمہ من تاویل الاحادیث و اللہ غالب علی
امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون ۲۱
و لما بلغ اشدہ ءاتینہ حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین ۲۲
ترجمہ :

۲۱ - و آنکس کہ او را از سرزمین مصر خرید بهمسرش گفت: مقام وی را
گرامی دار، شاید برای ما مفید باشد، و یا او را بعنوان فرزند انتخاب کنیم، و
اینچنین یوسف را در آن سرزمین متمکن ساختیم، (ما این کار را کردیم) تا
تعبیر خواب را بیاموزد و خداوند بر کار خود پیروز است، ولی اکثر مردم
نمی دانند.
۲۲ - و هنگامی کہ بمرحله بلوغ و قوت رسید ما حکم و علم به او دادیم و
اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم.

تفسیر :

در کاخ عزیز مصر.

داستان پر ماجرای یوسف با برادران کہ منتهی به افکندن او در قعر چاه شد بہر
صورت پایان پذیرفت، و فصل جدیدی در زندگانی این کودک خردسال در
مصر شروع شد.

به این ترتیب کہ یوسف را سرانجام بہ مصر آوردند، و در معرض
فروش گذاردند و طبق معمول چون تحفہ نفیسی بود نصیب عزیز مصر کہ
در حقیقت مقام وزارت یا نخست وزیری فرعون را داشت گردید، چرا کہ آنها
بودند کہ می توانستند قیمت بیشتری برای این غلام ممتاز از تمام جہات
پردازند، اکنون بینیم در خانہ عزیز مصر چہ می گذرد؟.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۵۸

قرآن می گوید: کسی کہ یوسف را در مصر خرید، بہ همسرش سفارش اورا

کرد، و گفت: مقام این غلام را گرامی دار و به چشم بردگان به او نگاه نکن، چرا که ما امیدواریم بهره فراوانی از این کودک در آینده ببریم و یا او را به عنوان فرزند برای خود انتخاب کنیم (و قال الذی اشتراه من مصر لامراته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذہ ولدا).

از این جمله چنین استفاده می‌شود که عزیز مصر فرزندی نداشت و در اشتیاق فرزند به سر می‌برد، هنگامی که چشمش به این کودک زیبا و برومند افتاد، دل به او بست که بجای فرزند برای او باشد.

سپس اضافه می‌کند این چنین یوسف را، در آن سرزمین، متمکن و متنعم و صاحب اختیار ساختیم (و کذلک مکنا لیوسف فی الارض).

این تمکین در ارض، یا به خاطر آن بود که آمدن یوسف به مصر و مخصوصاً گام نهادن او در محیط زندگی عزیز مصر، مقدمه‌ای برای قدرت فوق‌العاده او در آینده شد، و یا به خاطر این بود که زندگی در قصر عزیز قابل مقایسه با زندگی در قعر چاه نبود، آن شدت تنهائی و گرسنگی و حشت کجا و اینهمه نعمت و رفاه و آرامش کجا؟.

بعد از آن اضافه می‌نماید که ما این کار را کردیم تا تاویل احادیث را به او تعلیم دهیم (و لنعلمه من تاویل الاحادیث).

منظور از تاویل احادیث همانگونه که سابقاً اشاره شد علم تعبیر خواب است که یوسف از طریق آن می‌توانست به بخش مهمی از اسرار آینده‌آگاهی پیدا کند، و یا اینکه منظور وحی الهی است چرا که یوسف باگذشتن از گردنه‌های صعب‌العبور آزمایشهای الهی در دربار عزیز مصر این شایستگی را پیدا کرد که

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۵۹

حامل رسالت و وحی گردد، ولی احتمال اول مناسبتر به نظر می‌رسد. در پایان آیه می‌فرماید: خداوند بر کار خود، مسلط و غالب است. ولی بسیاری از مردم نمی‌دانند (و الله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لایعلمون).

یکی از مظاهر عجیب قدرت خداوند و تسلطش بر کارها این است که در بسیاری از موارد وسائل پیروزی و نجات انسان را بدست دشمنانش فراهم می‌سازد، چنانکه در مورد یوسف اگر نقشه برادران نبود او هرگز به چاه نمی‌رفت و اگر به چاه نرفته بود، به مصر نمی‌آمد، و اگر به مصر نیامده بود نه به زندان می‌رفت و نه آن خواب عجیب فرعون و نه سرانجام عزیز مصر می‌شد. در حقیقت خداوند یوسف را با دست برادران بر تخت قدرت نشاند، هرچند آنها

چنین تصور می کردند که او را در چاه بدبختی سرنگون ساختند. یوسف در این محیط جدید که در حقیقت یکی از کانونهای مهم سیاسی مصر بود، با مسائل تازه‌ای روبرو شد، در یک طرف دستگاه خیره کننده کاخهای رؤیائی و ثروت‌های بیکران طاغوتیان مصر را مشاهده می کرد، و در سوی دیگر منظره بازار برده فروشان در ذهن او مجسم می شد، و از مقایسه این دو با هم، رنج و درد فراوانی را که اکثریت توده مردم متحمل می شدند بر روح و فکر او سنگینی مینمود و در فکر پایان دادن به این وضع - در صورت قدرت - بود. آری او بسیار چیزها در این محیط پر غوغای جدید آموخت، همواره در قلبش طوفانی از غم و اندوه در جریان بود، چرا که در آن شرائط کاری از دستش ساخته نبود و او در این دوران دائماً مشغول به خودسازی، وتهذیب نفس بود، قرآن می گوید: هنگامی که او به مرحله بلوغ و تکامل جسم و جان رسید و آمادگی برای پذیرش انوار وحی پیدا کرد، ما حکم و علم به او دادیم (و لما بلغ اشدّه آتیناه حکما و علما).

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۰

و این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم (و کذلک نجزی المحسنین). اشد از ماده شد به معنی گره محکم است و در اینجا اشاره به استحکام جسمانی و روحانی می باشد، بعضی گفته اند اشد، جمعی است که مفرد ندارد، ولی بعضی دیگر آن را جمع شد (بر وزن سد) می دانند ولی بهر حال معنی جمعی آن قابل انکار نیست.

منظور از حکم و علم که در آیه بالا می فرماید ما آنرا پس از رسیدن یوسف به حد بلوغ جسمی و روحی به او بخشیدیم، یا مقام وحی و نبوت است چنانکه بعضی از مفسران گفته اند و یا اینکه منظور از حکم، عقل و فهم و قدرت بر داوری صحیح که خالی از هوا پرستی و اشتباه باشد و منظور از علم، آگاهی و دانشی است که جهلی با آن توأم نباشد، و هر چه بود این حکم و علم دو بهره ممتاز و پر ارزش الهی بود که خدا به یوسف بر اثر پاکی و تقوا و صبر و شکیبائی و توکل داد، که همه اینها در کلمه محسنین جمع است. بعضی از مفسران مجموعه احتمالات حکم و علم را در اینجا سه احتمال ذکر کرده اند:

۱ - حکم اشاره به مقام نبوت (چون پیامبر حاکم بر حق است) و علم اشاره به علم دین است.

۲ - حکم به معنی خویشتن داری در برابر هوسهای سر کش است که در اینجا اشاره به حکمت عملی است، و علم اشاره به حکمت و دانش نظری است، و مقدم داشتن حکم بر علم، به خاطر آنست که تا انسان تهذیب نفس و خودسازی نکند به علم صحیح راه نمی یابد.

۳ - حکم به معنی این است که انسان به مقام نفس مطمئنه برسد و تسلط بر خویشتن پیدا کند آنچنان که بتواند نفس اماره و وسوسه گر را کنترل کند و منظور از علم، انوار قدسیه و اشعه فیض الهی است که از عالم ملکوت بر قلب

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۱

پاک آدمی پرتوافکن می شود.

نکته ها :

۱ - از جمله مسائلی که در آیات فوق جلب توجه می کند این است که نام عزیز مصر در آن برده نشده. تنها گفته شده است آن کسی که از مصریوسف را خرید. اما این کس چه کسی بوده در آیه بیان نگردیده است در آیات آینده باز می بینیم یک مرتبه پرده از روی عنوان این شخص برداشته نمی شود و تدریجا معرفی می گردد مثلا در آیه ۲۵ می فرماید والفیاسید هالدى الباب هنگامی که یوسف تسلیم عشق زلیخا نشد و به سوی در خروجی فرار کرد آقای آن زن را دم در ناگهان مشاهده کرد.

از این آیات که می گذریم به آیه ۳۰ می رسیم که تعبیر امرأة العزیز (همسر عزیز) در آن شده است.

این بیان تدریجی یا به خاطر آن است که قرآن طبق سنتی که دارد هر سخنی را به مقدار لازم بازگو می کند که این از نشانه های فصاحت و بلاغت است و یا اینکه همانگونه که امروز نیز در ادبیات معمول است به هنگام ذکر یک داستان از یک نقطه سر بسته شروع می کنند تا حس کنجکاوی خواننده را بر انگیزند و نظر او را به سوی داستان جذب کنند.

۲ - نکته دیگری که در آیات فوق سؤال انگیز است این است که موضوع آگاهی از تعبیر خواب چه رابطه ای با آمدن یوسف به کاخ عزیز مصر دارد که با لام در لعلمه که لام غایت است به آن اشاره شده است.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۲

ولی توجه به این نکته ممکن است پاسخی برای سؤال فوق باشد که بسیاری از

مواهب علمی را خداوند در مقابل پرهیز از گناه و مقاومت در برابر هوسهای سرکش می‌بخشد و به تعبیر دیگر این مواهب که ثمره روشن بینیهای قلبی است جاذبه‌های می‌باشد که خداوند به اینگونه اشخاص می‌بخشد.

در حالات ابن سیرین معبر معروف خواب می‌خوانیم که او مرد بزازی بود، بسیار زیبا، زنی دل به او بست و با حیل‌های مخصوصی، او را به خانه خود برده درها را به روی او بست، اما او تسلیم هوسهای آن زن نشد و مرتباً مفسد این گناه بزرگ را بر او می‌شمرد، ولی آتش هوس او به قدری سرکش بود که آب موعظه آن را خاموش نمی‌ساخت، ابن سیرین برای نجات از چنگال او چاره‌ای اندیشید، بر خاست و بدن خود را با اشیاء آلوده‌ای که در آن خانه بود چنان کثیف آلوده و نفرت انگیز ساخت که هنگامی که زن آن منظره را دید از او متنفر شد، و او را از خانه بیرون کرد. می‌گویند ابن سیرین بعد از این ماجرا فراست و هوشیاری فوق‌العاده‌ای در تعبیر خواب نصیبش شد و داستانهای عجیبی از تعبیر خواب او در کتابها نوشته‌اند که از عمق اطلاعات او در این زمینه خبر می‌دهد.

بنابراین ممکن است یوسف این علم و آگاهی خاص را به خاطر تسلط بر نفس در مقابل جاذبه فوق‌العاده همسر عزیز مصر پیدا کرده باشد.

از این گذشته در آن عصر و زمان دربار زمامداران بزرگ، مرکز معبران خواب بود و جوان هوشیاری همچون یوسف می‌توانست در دربار عزیز مصر از تجربیات دیگران آگاهی یابد و آمادگی روحی را برای افاضه علم الهی در این زمینه حاصل کند.

به هر حال این نه اولین بار و نه آخرین بار است که خداوند به بندگان مخلصی که در میدان جهاد نفس بر هوسهای سرکش پیروز می‌شوند مواهبی از علوم و دانشها می‌بخشد که با هیچ مقیاس مادی قابل سنجش نیست حدیث معروف العلم

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۳

نور یقذفه الله فی قلب من یشاء نیز می‌تواند اشاره به این واقعیت باشد. این علم و دانشی نیست در محضر استاد خوانده شود و یا اینکه بی‌حساب به کسی بدهند. اینها جوایزی است برای برندگان مسابقه جهاد با نفس!.

۳- منظور از بلوغ اشد چیست؟

گفتیم اشد به معنی استحکام و قوت جسمی و روحی است و بلوغ اشد به

معنی رسیدن به این مرحله است ولی این عنوان در قرآن مجید به مراحل مختلفی از عمر انسان اطلاق شده است.

گاهی به معنی سن بلوغ آمده مانند: و لا تقربوا مال الیتیم الا بالتی هی احسن حتی یبلغ اشدّه: (اسراء - ۳۴) نزدیک مال یتیم نشوید مگر به نحو احسن تا زمانی که به حد بلوغ برسد.

و گاهی به معنی رسیدن به چهل سالگی است مانند حتی اذا بلغ اشدّه وبلغ اربعین سنة، (تا زمانی که بلوغ اشد پیدا کند و به چهل سال برسد) (احقاف - ۱۵).

و گاهی به معنی مرحله قبل از پیری آمده مانند: ثم یخرجکم طفلاً ثم لتبلغوا اشد کم ثم لتکونوا شیوخا (غافر - ۶۷).

(سپس خداوند شما را به صورت اطفالی از عالم چنین بیرون می فرستد، سپس به مرحله استحکام جسم و روح می رسید سپس به مرحله پیری). این تفاوت تعبیرات ممکن است به خاطر این باشد که انسان برای رسیدن به استحکام روح و جسم مراحل را می پیماید که بدون شک رسیدن به حد بلوغ یکی از آنها است و رسیدن به چهل سالگی که معمولاً توأم با یک نوع پختگی در فکر و عقل می باشد مرحله دیگر است و همچنین قبل از آنکه انسان قوس نزولی خود را سیر کند و به وهن و سستی گراید.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۴

ولی به هر حال در آیه مورد بحث منظور همان مرحله بلوغ جسمی و روحی است که در یوسف در آغاز جوانی پیدا شد فخر رازی در تفسیرش در این زمینه سخنی دارد که ذیلاً می شنوید:

مدت گردش ماه (تا هنگامی که به محاق برسد) ۲۸ روز است هنگامی که آن را به چهار قسمت تقسیم کنیم هر قسمتی ۷ روز می شود (که عدد ایام هفته را تشکیل می دهد).

لذا دانشمندان احوال بدن انسان را به چهار دوره هفت ساله تقسیم کرده اند: نخست هنگامی که او متولد می شود ضعیف و ناتوان است هم از نظر جسم و هم از نظر روح، اما به هنگامی که به سن ۷ سالگی رسید آثار هوش و فکر و قوت جسمانی در او ظاهر می شود.

او وارد مرحله دوم می شود و به تکامل خود ادامه می دهد تا چهارده سالگی را پشت سر بگذارد و ۱۵ ساله شود در این هنگام به مرحله بلوغ جسمی و روحی

رسیده و شهوت جنسی در او به حرکت در می آید (و باتکمیل سال پانزدهم) مکلف می شود.

باز به تکامل خود ادامه می دهد تا دور سوم را به پایان رساند و مرحله جدیدی را طی کند و بالاخره با پایان گرفتن دور چهارم و رسیدن به ۲۸ سالگی مدت رشد و نمو جسمانی پایان می گیرد، و انسان وارد مرحله تازه ای که مرحله توقف است می گردد و این همان زمان بلوغ اشد است و این حالت توقف تا پایان دور پنجم یعنی ۳۵ سالگی ادامه دارد (و از آن به بعد سیر نزولی آغاز می شود). تقسیم بندی فوق گرچه تا حدودی قابل قبول است ولی دقیق به نظر نمی رسد زیرا اولاً مرحله بلوغ در پایان دور دوم نیست و همچنین پایان رشد جسمانی طبق آنچه دانشمندان امروزی می گویند ۲۵ سالگی است و بلوغ فکری کامل طبق

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۵

بعضی از روایات در چهل سالگی است. و از همه اینها گذشته آنچه در بالا گفته شد یک قانون همگانی محسوب نمی شود که درباره همه اشخاص صادق باشد.

۴ - آخرین نکته ای که در اینجا توجه به آن لازم است اینکه: قرآن در آیات فوق به هنگامی که سخن از دادن حکمت و علم به یوسف می گوید اضافه می کند: این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم یعنی مواهب الهی حتی به پیامبران بی حساب نیست. و هر کس به اندازه نیکوکاری و احسانش از دریای بیکران فیض الهی بهره می گیرد. همانگونه که یوسف در برابر صبر و استقامت در مقابل آن همه مشکلات سهم وافری نصیب شد.

آیه ۲۳ - ۲۴

آیه و ترجمه

و رودته التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح الظلمون ۲۳
و لقد همت به و هم بها لو لا ان رءا برهن ربه کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء
انه من عبادنا المخلصین ۲۴

ترجمه :

۲۳ - و آن زن که یوسف در خانه او بود از او تمنای کامجویی کرد و درهارا بست و گفت بشتاب بسوی آنچه برای تو مهیاست! (یوسف) گفت پناه می برم

بخدا، او (عزیز مصر) صاحب نعمت من است، مقام مراگرامی داشته (آیا ممکن است به او ظلم و خیانت کنم؟) مسلماً ظالمان رستگار نمی‌شوند.

۲۴ - آن زن قصد او را کرد، و او نیز - اگر برهان پروردگار را نمی‌دید - قصد وی را - مینمود، اینچنین کردیم تا بدی و فحشاء را از او دورسازیم چرا که او از بندگان مخلص ما بود.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۶

تفسیر :

عشق سوزان همسر عزیز مصر.

یوسف با آن چهره زیبا و ملکوتیش، نه تنها عزیز مصر را مجذوب خود کرد، بلکه قلب همسر عزیز را نیز به سرعت در تسخیر خود در آورد، و عشق او پنجه در اعماق جان او افکند و با گذشت زمان، این عشق، روز بروز داغتر و سوزانتر شد، اما یوسف پاک و پرهیزکار جز به خدانمی‌اندیشید و قلبش تنها در گرو عشق خدا بود.

امور دیگری نیز دست به دست هم داد و به عشق آتشین همسر عزیز، دامن زد. نداشتن فرزند از یکسو، غوطهور بودن در یک زندگی پر تجمل‌اشرافی از سوی دیگر، و نداشتن هیچگونه گرفتاری در زندگی داخلی آنچنان که معمول اشراف و متنعمان است از سوی سوم، و ببیند و باری شدید حاکم بر دربار مصر از سوی چهارم، این زن را که از ایمان و تقوی نیز بهره‌ای نداشت در امواج وسوسه‌های شیطانی فرو برد، آنچنان که سرانجام تصمیم گرفت مکنون دل خویش را با یوسف در میان بگذارد و از او تقاضای کامجویی کند. او از تمام وسائل و روشها برای رسیدن به مقصد خود در این راه استفاده کرد، و با خواهش و تمنا، کوشید در دل او اثر کند آنچنان که قرآن می‌گوید: آن زن که یوسف در خانه او بود پی در پی از او تمنای کامجویی کرد (و راوده‌تی هو فی بیتها عن نفسه).

جمله راوده‌تی از ماده مراوده در اصل به معنی جستجوی مرتع و چراگاه است و مثل معروف: الرائد لا یکذب قومه (کسی که دنبال چراگاه می‌رود به قوم و قبیله خود دروغ نمی‌گوید) اشاره بهمین است و همچنین به میل سرمه‌دان که آهسته سرمه را با آن به چشم می‌کشند، مرود (بر وزن منبر) گفته می‌شود، و سپس به هر کاری که با مدارا و ملایمت طلب شود، اطلاق شده است.

این تعبیر اشاره به این است که همسر عزیز برای رسیدن به منظور خود به اصطلاح از طریق مسالمت‌آمیز و خالی از هر گونه تهدید با نهایت‌ملایمت و اظهار محبت از یوسف دعوت کرد. سرانجام آخرین راهی که به نظرش رسید این بود یکروز او را تنها در خلوتگاه خویش بدام اندازد، تمام وسائل تحریک او را فراهم نماید، جالبترین لباسها، بهترین آرایشها، خوشبوترین عطرها را بکار برد، و صحنه را آنچنان بیاراید که یوسف نیرومند را به زانو در آورد. قرآن می‌گوید: او تمام درها را محکم بست و گفت: بیا که من در اختیار توام!! (و غلقت الابواب و قالت هیت لک). غلقت معنی مبالغه را می‌رساند و نشان می‌دهد که او همه درها را محکم بست، و این خود می‌رساند که یوسف را به محلی از قصر کشانده که از اطاقهای تو در توئی تشکیل شده بود، و بطوری که در بعضی از روایات آمده است او هفت در را بست. تا یوسف هیچ راهی برای فرار نداشته باشد. به علاوه او شاید با این عمل می‌خواست به یوسف بفهماند که نگران از فاش شدن نتیجه کار نباشد، چرا که هیچکس را قدرت نفوذ به پشت این درهای بسته نیست. در این هنگام که یوسف همه جریانها را به سوی لغزش و گناه مشاهده کرد، و هیچ راهی از نظر ظاهر برای او باقی نمانده بود، در پاسخ زلیخا به این جمله قناعت کرد و گفت: پناه می‌برم به خدا (قال معاذالله). یوسف به این ترتیب خواسته نامشروع همسر عزیز را با قاطعیت رد کرد، و به او فهماند که هرگز در برابر او تسلیم نخواهد شد، و در ضمن این واقعیت را به او و به همه کس فهماند که در چنین شرائط سخت و بحرانی برای رهائی از

چنگال وسوسه‌های شیطان و آنها که خلق و خوی شیطانی دارند، تنهاراه نجات، پناه بردن به خداست، خدائی که خلوت و جمع برای او یکسان است و هیچ چیز در برابر اراده‌اش مقاومت نمی‌کند. او با ذکر این جمله کوتاه، هم به یگانگی خدا از نظر عقیده و هم از نظر عمل،

اعتراف نمود.

سپس اضافه کرد: از همه چیز گذشته من چگونه می توانم تسلیم چنین خواسته ای بشوم، در حالی که در خانه عزیز مصر زندگی می کنم و در کنار سفره او هستم و او مقام مرا گرامی داشته است (انه ربی احسن مثوای).

آیا این ظلم و ستم و خیانت آشکار نیست؟ مسلما ستمگران رستگاران خواهند شد (انه لا یفلح الظالمون).

منظور از رب در این جمله کیست؟

در میان مفسران گفتگوی بسیار است، اکثر مفسران چنانکه مرحوم طبرسی در مجمع البیان و نویسندگان المنار در المنار می گوید رب را به معنی وسیع کلمه گرفته اند و گفته اند منظور از آن عزیز مصر است، که در احترام و اکرام یوسف، فرو گذار نمی کرد، و از همان آغاز کار سفارش یوسف را با جمله اکرمی مثواه به همسرش نمود.

و گمان اینکه کلمه رب در این معنی به کار نمی رود، کاملاً اشتباه است، زیرا در همین سوره چندین بار کلمه رب به غیر از خدا، اطلاق شده است، گاهی از زبان یوسف و گاهی از زبان غیر یوسف.

مثلاً در داستان تعبیر خواب زندانیان می خوانیم که یوسف به آن زندانی که بشارت آزادی داده بود گفت: مرا به رب خود (سلطان مصر) یادآوری کن، و قال للذی ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربک (آیه ۴۲).

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۶۹

و باز از زبان یوسف می خوانیم هنگامی که فرستاده فرعون مصر نزد او آمد، گفت به نزد رب خود (فرعون) باز گرد و از او بخواه، تحقیق کند، چرا زنان مصر دستهای خود را بریدند فلما جائه الرسول قال ارجع الی ربک فاسئله ما بال النسوة اللاتی قطعن ایدیهن (آیه ۵۰).

در آیه ۴۱ همین سوره از زبان یوسف و در ذیل آیه ۴۲ از زبان قرآن می خوانیم که کلمه رب به مالک و صاحب نعمت، اطلاق شده است.

بنابراین ملاحظه می کنید که در همین سوره در چهار مورد، غیر از مورد بحث، کلمه رب به غیر خدا اطلاق شده است، هر چند در همین سوره و سوره های دیگر قرآن، این کلمه کراراً به پروردگار جهان گفته شده است، منظور این است که این یک کلمه مشترک است و به هر دو معنی اطلاق می گردد.

ولی به هر حال بعضی از مفسرین، ترجیح داده‌اند که کلمه رب در آیه مورد بحث انه ربی احسن مثنوی، به معنی خداوند است، زیرا کلمه الله که در کنار آن ذکر شده سبب می‌شود که ضمیر به آن برگردد، و در این صورت معنی جمله چنین می‌شود که من به خدا پناه می‌برم خدائی که پروردگار من است و مقام و منزلت مرا گرامی داشت، و هر نعمتی دارم از ناحیه او است، ولی توجه به سفارش عزیز مصر با جمله اکرمی مثنوا و تکرار آن در آیه مورد بحث، معنی اول را تقویت می‌کند.

در تورات در فصل ۳۹ شماره ۸ و ۹ و ۱۰ چنین آمده: و بعد از این مقدمات واقع شد اینکه زن آقایش چشمان خود را بر یوسف انداخته به او گفت با من بخواب، اما او ابا نموده به زن آقایش گفت، اینک آقايم به آنچه با من در خانه است عارف نیست و تمامی مایملکش به دست من سپرده است، در این خانه از من بزرگتری نیست و از من چیزی مضایقه نکرده است جز تو چون که زن او میباشی پس این قباحت عظیم را چگونه خواهم کرد به خدا گناه بورزم... این جمله‌های

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۰

تورات نیز مؤید معنی اول است. در اینجا کار یوسف و همسر عزیز به باریکترین مرحله و حساسترین وضع می‌رسد، که قرآن با تعبیر پر معنائی از آن سخن می‌گوید همسر عزیز مصر، قصد او را کرد و یوسف نیز، اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، چنین قصدی می‌نمود! (و لقد همت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربه). در معنی این جمله در میان مفسران گفتگوی بسیار است که می‌توان همه را در سه تفسیر زیر خلاصه کرد:

۱ - همسر عزیز تصمیم بر کامجویی از یوسف داشت و نهایت کوشش خود را در این راه به کار برد، یوسف هم به مقتضای طبع بشری و اینکه جوانی نخواستگی بود، و هنوز همسری نداشت، و در برابر هیجان‌انگیزترین صحنه‌های جنسی قرار گرفته بود. چنین تصمیمی رami گرفت هر گاه برهان پروردگار یعنی روح ایمان و تقوی و تربیت نفس و بالاخره مقام عصمت در این وسط حائل نمی‌شد!

بنابراین تفاوتی میان هم (قصد) همسر عزیز و یوسف این بود، که از یوسف، مشروط بود به شرطی که حاصل نشد (یعنی عدم وجود برهان پروردگار) ولی

از همسر عزیز مطلق بود و چون دارای چنین مقام تقوا و پرهیزکاری نبود، چنین تصمیمی را گرفت و تا آخرین مرحله پای آن ایستاد تا پیشانیش به سنگ خورد.

نظیر این تعبیر در ادبیات عرب و فارسی نیز داریم، مثل اینکه می‌گوئیم: افراد بیبند و بار تصمیم گرفتند میوه‌های باغ فلان کشاورز را غارت کنند، من هم اگر سالیان دراز در مکتب استاد تربیت نشده بودم، چنین تصمیمی را می‌گرفتم.

بنابراین تصمیم یوسف مشروط به شرطی که حاصل نشد و این امر نه تنها با مقام عصمت و تقوای یوسف منافات ندارد بلکه توضیح و بیان این مقام والا است.

طبق این تفسیر از یوسف، هیچ حرکتی که نشانه تصمیم بر گناه باشد

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۱

سر زده است، بلکه در دل تصمیم هم نگرفته است. بنابراین بعضی روایات که می‌گوید: یوسف آماده کام‌گیری از همسر عزیز شد، و حتی لباس را از تن بیرون کرد، و تعبیرات دیگری که ما از نقل آن شرم داریم، همه بی‌اساس و مجعول است، و اینها اعمالی است که در خور افراد آلوده و بیبند و بار و ناپاک و نادرست است، چگونه می‌توان یوسف را با آن قداست روح و مقام تقوا به چنین کارهایی متهم ساخت.

جالب این‌که: در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) همین تفسیر اول در عبارت بسیار فشرده و کوتاهی بیان شده است آنجا که مامون خلیفه عباسی از امام می‌پرسد آیا شما نمی‌گوئید پیامبران معصومند؟ فرمود آری، گفت: پس این آیه قرآن تفسیرش چیست؟ و لقد همت به و هم بها لو لا ان رای برهان ربه.

امام فرمود: لقد همت به و لو لا ان رای برهان ربه لهم بها کما همت به، لکنه کان معصوما و المعصوم لا یهم بذنب و لا یاتیه... فقال المامون لله درک یا ابا الحسن! همسر عزیز تصمیم به کامجویی از یوسف گرفت، و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت، ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه هم نمی‌رود مأمون (از این پاسخ لذت برد) و گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن!

۲ - تصمیم همسر عزیز مصر و یوسف، هیچکدام مربوط به کامجویی جنسی

نبود، بلکه تصمیم بر حمله و زدن یکدیگر بود، همسر عزیز به خاطر اینکه در عشق شکست خورده بود، و روح انتقامجویی در وی پدید آمده بود و یوسف به خاطر دفاع از خویشتن و تسلیم نشدن در برابر تحمیل آن زن. از جمله قرائنی که برای این موضوع ذکر کرده‌اند این است که همسر عزیز تصمیم خود را بر کامجویی خیلی قبل از این گرفته بود و تمام مقدمات آن را

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۲

انجام داده بود، بنابراین جای این نداشت که قرآن بگوید او تصمیم بر این کار گرفت چرا که این لحظه، لحظه تصمیم نبود.

دیگر اینکه پیدا شدن حالت خشونت و انتقامجویی، پس از این شکست، طبیعی است زیرا او تمام آنچه را در توان داشت از طریق ملایمت با یوسف به خرج داد، و چون نتوانست از این راه در او نفوذ کند به حربه دیگر متوسل شد که حربه خشونت بود.

سوم اینکه در ذیل این آیه می‌خوانیم کذلک لنصرف عنه السوء والفحشاء: ما هم بدی و هم فحشاء را از یوسف بر طرف ساختیم فحشاء، همان آلودگی به بی عفتی است، و سوء نجات از چنگال ضربه همسر عزیز مصر.

ولی به هر حال یوسف، چون برهان پروردگار را دید، از گلاویز شدن به آن زن خودداری کرد مبادا به او حمله کند و او را مضروب سازد و این خود دلیلی شود که او قصد تجاوز را داشته، و لذا ترجیح داد که خود را از آن محل دور سازد و به سوی در فرار کند.

۳ - بدون شک، یوسف جوانی بود با تمام احساسات جوانی، هر چند غرائز نیرومند او تحت فرمان عقل و ایمان او بود، ولی طبیعی است که هر گاه چنین انسانی در برابر صحنه‌های فوق العاده هیجان انگیز قرار گیرد، طوفانی در درون او برپا می‌شود، و غریزه و عقل به مبارزه بایکدیگر بر می‌خیزند، هر قدر امواج عوامل تحریک کننده نیرومندتر باشد، کفه غرائز، قوت می‌گیرد، تا آنجا که ممکن است در یک لحظه زود گذر به آخرین مرحله قدرت برسد، آنچنان که اگر از این مرحله، گامی فراتر رود، لغزشگاه هولناکی است، ناگهان نیروی ایمان و عقل به هیجان در می‌آید و به اصطلاح بسیج می‌شود و کودتا می‌کند، و قدرت غریزه را که تالپ پرتگاه کشانیده بود به عقب می‌راند. قرآن مجید این لحظه زود گذر حساس و بحرانی را که در میان دوزمان

آرامش و قابل اطمینان قرار گرفته بود، در آیه فوق، ترسیم کرده است، بنابراین منظور از جمله هم بها لو لا ان رای برهان ربه این است که در کشمکش غریزه و عقل، یوسف تا لب پرتگاه کشیده شد، اما ناگهان، بسیج فوق العاده نیروی ایمان و عقل، طوفان غریزه را در هم شکست تا کسی گمان نکند اگر یوسف توانست خود را از این پرتگاه برهاند، کار ساده‌ای انجام داده چرا که عوامل گناه و هیجان در وجود او، ضعیف بود، نه هرگز، او نیز برای حفظ پاکی خویش در این لحظه حساس دست به شدیدترین مبارزه و جهاد با نفس زد.

منظور از برهان پروردگار چیست؟

برهان در اصل مصدر بره به معنی سفید شدن است، و سپس به هر گونه دلیل محکم و نیرومند که موجب روشنائی مقصود شود، برهان گفته شده است، بنابراین برهان پروردگار که باعث نجات یوسف شد، یکنوع دلیل روشن الهی بوده است که مفسران درباره آن احتمالات زیادی داده‌اند، از جمله:

- ۱ - علم و ایمان و تربیت انسانی و صفات برجسته.
- ۲ - آگاهی او نسبت به حکم تحریم زنا.
- ۳ - مقام نبوت و معصوم بودن از گناه.
- ۴ - یکنوع امداد و کمک الهی که بخاطر اعمال نیکش در این لحظه حساس به سراغ او آمد.
- ۵ - از روایتی استفاده می‌شود که در آنجا بتی بود، که معبود همسر عزیز محسوب می‌شد، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، گوئی احساس کرد با چشمانش خیره خیره به او نگاه می‌کند و حرکات خیانت آمیزش را باخشم می‌نگرد، برخاست و لباسی به روی بت افکند، مشاهده این منظره طوفانی در دل یوسف پدید آورد،

تکائی خورد و گفت: تو که از یک بت بی عقل و شعور و فاقد حس و تشخیص، شرم داری، چگونه ممکن است من از پروردگارم که همه چیز را می‌داند و از همه خفایا و خلوتگاهها باخبر است، شرم و حیانت کنم؟
این احساس، توان و نیروی تازه‌ای به یوسف بخشید و او را در مبارزه شدیدی

که در اعماق جانش میان غریزه و عقل بود کمک کرد، تا بتواند امواج سرکش غریزه را عقب براند.

در عین حال هیچ مانعی ندارد که تمام این معانی یکجا منظور باشد زیرا در مفهوم عام برهان همه جمع است، و در آیات قرآن و روایات، کلمه برهان به بسیاری از معانی فوق اطلاق شده است.

اما روایات بیمدرکی که بعضی از مفسران نقل کرده‌اند که می‌گوید یوسف تصمیمش را بر گناه گرفته بود که ناگهان در یک حالت مکاشفه جبرئیل یا یعقوب را مشاهده کرد، که انگشت خود را با دندان می‌گزید، یوسف این منظره را دید و عقب نشینی کرد، اینگونه روایات که هیچ‌سند معتبری ندارد، به روایات اسرائیلی میماند که زائیده مغزهای انسانهای کوتاه فکری است که هرگز مقام انبیاء را درک نکرده‌اند.

اکنون به تفسیر بقیه آیه توجه کنید: قرآن مجید می‌گوید ما این چنین برهان خویش را به یوسف نشان دادیم، تا بدی و فحشاء را از او دور سازیم (کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء).

چرا که او از بندگان برگزیده و با اخلاص ما بود (انه من عبادنا المخلصین). اشاره به اینکه اگر ما امداد غیبی و کمک معنوی را بیاری او فرستادیم، تا

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۵

از بدی و گناه رهائی یابد، بی‌دلیل نبود، او بنده‌ای بود که با آگاهی و ایمان و پرهیزگاری و عمل پاک، خود را ساخته بود، و قلب و جان او از تاریکیهای شرک، پاک و خالص شده بود، و به همین دلیل شایستگی چنین امداد الهی را داشت.

ذکر این دلیل نشان می‌دهد که اینگونه امدادهای غیبی که در لحظات طوفانی و بحرانی به سراغ پیامبرانی همچون یوسف می‌شتافته، اختصاصی به آنها نداشته، هر کس در زمره بندگان خالص خدا و عبادالله المخلصین وارد شود، او هم لایق چنین مواهبی خواهد بود.

نکته ها :

۱ - جهاد با نفس.

می‌دانیم در اسلام برترین جهاد، جهاد با نفس است، که در حدیث معروف پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) جهاد اکبر خوانده شده یعنی برتر از جهاد با دشمن که جهاد اصغر نام دارد، اصولاً تا جهاد اکبر به معنی واقعی در انسان

پیاده نشود در جهاد با دشمن پیروز نخواهد شد.
در قرآن مجید صحنه‌های مختلفی از میدان جهاد اکبر رابطه با پیامبران و سایر اولیای خدا ترسیم شده است، که سرگذشت یوسف و داستان عشق آتشین همسر عزیز مصر یکی از مهمترین آنها است، گرچه قرآن مجید تمام زوایای آنرا به خاطر اختصار تشریح نکرده ولی با یک جمله کوتاه (و هم بها لو لا ان رای برهان ربه) شدت این طوفان را بیان کرده است.
یوسف از میدان این مبارزه روسفید در آمد به سه دلیل: نخست اینکه خود را به خدا سپرد و پناه به لطف او برد (قال معاذ الله) و دیگر اینکه توجه به نمک شناسی نسبت به عزیز مصر که در خانه او زندگی می کرد، و یا توجه به نعمتهای بی پایان خداوند که او را از قعر چاه وحشتناک به محیط امن و آرامی رسانید، وی

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۶

را بر آن داشت که به گذشته و آینده خویش بیشتر بیندیشد و تسلیم طوفانهای زود گذر نشود، سوم اینکه خود سازی یوسف و بندگی توام با اخلاص او که از جمله انه من عبادنا المخلصین استفاده می شود به اوقوه و قدرت بخشید که در این میدان بزرگ در برابر وسوسه های مضاعفی که از درون و برون به او حمله ور بود زانو نزنند.
و این درسی است برای همه انسانهای آزاده ای که می خواهند در میدان جهاد نفس بر این دشمن خطرناک پیروز شوند.
امیر مؤمنان علی (علیه السلام) در دعای صباح چه زیبا می فرماید: و ان خذلنی نصرک عند محاربة النفس و الشیطان فقد وکلنی خذلانک الی حیث النصب و الحرمان: اگر به هنگام مبارزه با نفس و شیطان از یاری تو محروم بمانم این محرومیت مرا به رنج و حرمان می سپارد و امیدی به نجات من نیست.
در حدیثی می خوانیم: ان النبی (صلی الله علیه و آله و سلم) بعث سریة فلما رجعوا قال مرحبا بقوم قضاوا الجهاد الا صغر و بقى عليهم الجهاد الا کبر، فقیل یا رسول الله ما الجهاد الا کبر قال جهاد النفس: پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گروهی از مسلمانان را به سوی جهاد فرستاد هنگامی که (با تنهای خسته و بدنهای مجروح) بازگشتند فرمود آفرین بر گروهی که جهاد اصغر را انجام دادند، ولی وظیفه جهاد اکبر بر آنها باقی مانده، عرض کردند ای رسول خدا! جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس.

علی (علیه السلام) می فرماید المجاهد من جاهد نفسه: مجاهد حقیقی کسی است که با هوسهای سرکش نفس بجنگد.
و از امام صادق (علیه السلام) نقل شده: من ملک نفسه اذا رغب، و اذا رهب، و اذا

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۷

اشتهی، و اذا غضب، و اذا رضى، حرم الله جسده على النار: کسی که برخوشتن در چند حالت مسلط باشد بهنگام تمایل، و به هنگام ترس و به هنگام شهوت و به هنگام غضب و به هنگام رضایت و خشنودی از کسی (آنچنان بر اراده خویش مسلط باشد که این امور، او را از فرمان خدا منحرف نسازد) خداوند جسد او را بر آتش حرام می کند.

۲- پاداش اخلاص.

همانگونه که در تفسیر آیات فوق اشاره کردیم، قرآن مجید نجات یوسف را از این گرداب خطرناک که همسر عزیز بر سر راه او ایجاد کرده بود به خدا نسبت می دهد و می گوید ما سوء و فحشاء را از یوسف برطرف ساختیم.
ولی با توجه به جمله بعد که می گوید او از بندگان مخلص ما بود این حقیقت روشن می شود که خداوند بندگان مخلص خود را هرگز در این لحظات بحرانی تنها نمی گذارد، و کمکهای معنوی خود را از آنان دریغ نمی دارد، بلکه با الطاف خفیه خود و مددهای غیبی که توصیف آن باهیچ بیانی ممکن نیست، بندگان خود را حفظ می کند و این در واقع پاداشی است که خدای بزرگ به این گونه بندگان می بخشد، پاداش پاکی و تقوا و اخلاص.
ضمناً تذکر نکته نیز لازم است که در آیات فوق یوسف از بندگان مخلص (بر وزن مطلق) به صورت اسم مفعولی ذکر شده یعنی خالص شده، نه به صورت مخلص (بر وزن محسن) به صورت اسم فاعلی که به معنی خالص کننده است.
دقت در آیات قرآن نشان می دهد که مخلص (به کسر لام) بیشتر در مواردی به کار رفته است که انسان در مراحل نخستین تکامل و در حال خود سازی بوده است، فاذا اركبوا فى الفلك دعوا الله مخلصين له الدين: هنگامی که بر کشتی سوار

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۸

می شوند خدا را با اخلاص می خوانند (عنکبوت - ۶۵) و ما امروا باليعبدوا الله

مخلصین له الدین: به آنها فرمان داده نشد مگر اینکه خدا را با اخلاص پرستش کنند (بینه - ۵).

ولی مخلص (بفتح لام) به مرحله عالی که پس از مدتی جهاد با نفس، حاصل می‌شود گفته شده است، همان مرحله‌ای که شیطان از نفوذ و سوسه‌اش در انسان مایوس می‌شود، در حقیقت بیمه الهی می‌گردد، قال فبعزتک لا غوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین: شیطان گفت به عزتت سوگند که همه آنها را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلصت را (ص - ۸۳).

و یوسف به این مرحله رسیده بود که در آن حالت بحرانی، همچون کوه‌استقامت کرد و باید کوشید تا به این مرحله رسید.

۳ - متانت و عفت بیان.

از شگفتیهای قرآن که یکی از نشانه‌های اعجاز، این است که هیچگونه تعبیر زننده و رکیک و ناموزون و مبتذل و دور از عفت بیان، در آن وجود ندارد، و ابدا متناسب طرز تعبیرات یکفرد عادی درس نخوانده و پرورش یافته در محیط جهل و نادانی نیست، با اینکه سخنان هر کس متناسب و همرنگ افکار و محیط اوست.

در میان تمام سرگذشتهائی که قرآن نقل کرده یک داستان واقعی عشقی، وجود دارد و آن داستان یوسف و همسر عزیز مصر است. داستانی که از عشق سوزان و آتشین یک زن زیبای هوس آلود، با جوانی ماهر و پاکدل سخن می‌گوید.

گویندگان و نویسندگان هنگامی که با اینگونه صحنه‌ها روبرو می‌شوند یاناچارند برای ترسیم چهره قهرمانان و صحنه‌های اصلی داستان جلوزبان یا قلم

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۷۹

را رها نموده و به اصطلاح حق سخن را ادا کنند، گو اینکه هزار گونه تعبیرات تحریک آمیز یا زننده و غیر اخلاقی به میان آید. و یا مجبور می‌شوند برای حفظ نزاکت و عفت زبان و قلم، پاره‌ای از صحنه‌ها را در پرده‌ای از ابهام بپیچند و به خوانندگان و شنوندگان - بطور سربسته تحویل دهند!، گوینده و نویسنده هر قدر مهارت داشته باشد، غالبا گرفتار یکی از این دو اشکال می‌شود.

آیا می‌توان باور کرد فردی درس نخوانده، هم ترسیم دقیق و کاملی از باریکترین و حساسترین فصول چنین عشق شورانگیزی بنماید، بدون اینکه کوچکترین تعبیر تحریک آمیز و دور از عفتی به کار برد. ولی قرآن در ترسیم صحنه‌های حساس این داستان به طرز شگفت‌انگیزی دقت در بیان را با متانت و عفت بهم آمیخته و بدون اینکه از ذکر وقایع چشم بپوشد و اظهار عجز کند، تمام اصول اخلاق و عفت را نیز به کار بسته است. می‌دانیم از همه صحنه‌های این داستان، حساستر شرح ماجرای آن خلوتگاه عشق است که ابتکار و هوس همسر عزیز مصر، دست بدست هم دادند و آنرا به وجود آوردند.

قرآن در شرح این ماجرا همه گفتنیها را گفته، اما کوچکترین انحرافی از اصول عفت سخن پیدا نکرده است، آنجا که می‌گوید:

و راودته التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثنوی انه لا یفلح الظالمون (یوسف - ۲۳): و بانوئی که یوسف در خانه او بود از وی تقاضا و خواهش کرد و تمام درها را بست و گفت بشتاب به سوی آنچه برای تو مهیا شده، گفت: از این کار به خدا پناه می‌برم (عزیز مصر) بزرگ و صاحب من است، مرا گرامی داشته، مسلماً ظالمان و (آلودگان)

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۰

رستگار نخواهند شد.

نکاتی که در این آیه قابل دقت است از این قرار است:

۱ - کلمه راود در جایی بکار برده می‌شود که کسی با اصرار آمیخته به نرمش و ملایمت چیزی را از کسی بخواهد (اما همسر عزیز مصر چه چیز از یوسف خواسته بود) چون روشن بوده، قرآن به همین کنایه واضح قناعت نموده و نامی از آن نبرده است.

۲ - قرآن در اینجا حتی تعبیر امراة العزیز (یعنی همسر عزیز مصر) را به کار نمی‌برد بلکه می‌گوید: التی هو فی بیتها (بانوئی که یوسف در خانه او بود) تا به پرده پوشی و عفت بیان نزدیکتر باشد ضمناً با این تعبیر حس حقشناسی یوسف را نیز مجسم ساخته، همانطور که مشکلات یوسف را در عدم تسلیم در برابر چنین کسی که زندگی او در پنجه وی می‌باشد مجسم می‌کند.

۳ - غلقت الابواب که معنی مبالغه را می‌رساند و دلالت می‌کند تمام درها را به

شدت بست و این ترسیمی از آن صحنه هیجان‌انگیز است.

۴ - جمله قالت هیت لك كه معنى آن بشتاب به سوى آنچه برای تومهیاست یا بیایا كه من در اختیار توام آخرین سخن را از زبان همسر عزیز برای رسیدن به وصال یوسف شرح می‌دهد، ولی در عبارتی سنگین و پرمطانت و پر معنی و بدون هیچگونه جنبه تحریک‌آمیز و بدآموز.

۵ - جمله معاذ الله انه ربی احسن مثنوی كه یوسف در پاسخ دعوت آن زن زیبای افسونگر گفت، به گفته اكثر مفسران به این معنی است: پناه به خدا می‌برم، عزیز مصر همسر تو بزرگ و صاحب من است و به من احترام می‌گذارد و اعتماد نموده چگونه به او خیانت كنم این كار هم‌خیانت است و هم ظلم و ستم انه لا یفلح الظالمون و به این ترتیب كوشش یوسف را برای بیدار ساختن عواطف انسانی همسر عزیز مصر تشریح می‌كند.

تفسیر نمونه جلد ۹ صفحه ۳۸۱

۶ - جمله و لقد همت به و هم بها لو لا ان را برهان ربه از یک طرف ترسیم دقیقی از آن خلوتگاه عشق است كه آنچنان وضع تحریک‌آمیز بوده كه اگر یوسف هم مقام عقل یا ایمان یا عصمت نداشت گرفتار شده بود و از طرف دیگر پیروزی نهائی یوسف را در چنین شرایطی بر دیوشهوت طغیانگر بطرز زیبائی توصیف نموده.

جالب اینکه تنها كلمه هم به كار برده شده یعنی همسر عزیز مصر تصمیم خود را گرفته بود و یوسف هم اگر برهان پروردگار را نمی‌دید، تصمیم خود را می‌گرفت آیا كلمه‌ای متانت‌آمیزتر از كلمه قصد و تصمیم در اینجا می‌توان پیدا كرد؟!.

